

تبیین تفصیلی نظریه علم دینی دکتر گلشنی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۲۲ تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۵/۱۲

حسین راحمی *

چکیده

از منظر دکتر گلشنی، علم دینی، مطالعه جهان هستی در چهارچوب متافیزیک دینی است و بر مبنای آن، تمام فرایندهای پیش‌برد علم از آغاز تا کاربرد آن باید ذیل چهارچوبی از پیش‌فرض‌های متافیزیکی که دین به عنوان یک طرح کلان به انسان ارائه کرده است، قرار گیرند. بر اساس ترتیبی که در این مقاله جهت تبیین نظریه دکتر گلشنی اتخاذ شده است، ایشان در ابتدا بر وجود نسبی و ثقی میان پیش‌فرض‌های متافیزیکی و تمام اجزای فرایند تولید علم تأکید کرده و سپس برخی پیش‌فرض‌های کلان منبعث از دین را به مثابه یک چهارچوب متافیزیکی بدیل تلقی می‌کند. از این منظر، علم و دین نوعی رابطه طولی و مکمل یا یکدیگر دارند و علم دینی، امری ممکن، ضروری و واجد قلمروی عام است که شامل علوم طبیعی و علوم انسانی است.

از حیث روش نیز دکتر گلشنی بر این باور است که قرآن به عنوان یک متن اصیل دینی، بصیرت‌هایی را در مورد فرایند تولید و به‌کارگیری علم ارائه کرده است؛ لیکن پرداختن تفصیلی به جزئیات روشی را از این منظر،

* دانشجوی دکتری فلسفه علم و فناوری - دانشگاه صنعتی شریف (Hossein.rahemi@gmail.com).

موجب محدود شدن علم دانسته و نظریه خود را در ترسیم مرزهای بیرونی و
مختصات تعمیم یافته‌ای از دین خلاصه می‌کند و به شکل اجمالی، پیش‌برد
علم را از حیث روش، مستقل از وصف دینی آن می‌داند.
واژگان کلیدی: دکتر گلشنی، علم، دین، علم دینی، چارچوب متافیزیکی، روش‌شناسی علم دینی.

مقدمه

نکته‌ای که در مورد نظریه علم دینی دکتر گلشنی باید به آن توجه نمود، این
است که این نظریه به شکل منسجم و تفصیلی در یک متن واحد و با رویکرد
متعارف آکادمیک منتشر نشده و در واقع برای استخراج این نظریه باید مجموع
تألیفات، مقالات و مصاحبه‌های علمی ایشان را در این مورد در کنار هم در نظر
گرفت. در این پژوهش جهت دستیابی به تبیینی جامع و تفصیلی از نظریه علم
دینی دکتر گلشنی علاوه بر مطالعه و دسته‌بندی تألیفات، مقالات و مصاحبه‌های
رسمی منتشرشده از ایشان در این حوزه، ساعت‌های متمادی بحث و گفت‌وگوی
دوجانبه با ایشان انجام شده و برخی از زوایای مبهم بحث در گفت‌وگوی با
خود نظریه‌پرداز موشکافی شده است. البته هنوز برخی از زوایای دقیق بحث به
دلایلی در این متن در مورد آنها موضع‌گیری آشکار صورت نگرفته است. این
موارد را شاید بتوان در مواجهه و پاسخ به نقادی‌های صورت گرفته در مورد
نظریه ایشان به شکل تفصیلی‌تری تبیین نمود.

دکتر مهدی گلشنی (متولد ۱۳۱۷) از دانشمندان و صاحب‌نظران برجسته
رشته فیزیک است که در برخی شاخه‌های این رشته، به عنوان یک دانشمند

ایرانی و مسلمان در جهان شناخته شده است.^۱ بخش قابل توجهی از مطالعات و زمینه‌های کاری ایشان در رشته فیزیک، به حوزه‌های نظری و بنیادی‌تر تخصیص یافته و تلاش ایشان در بسط اندیشه‌های فلسفی، به‌خصوص در فیزیک مدرن و کیهان‌شناسی، چهره ویژه‌ای از ایشان در این عرصه ترسیم کرده است. این علاقه‌مندی به مطالعات بنیادی، در کنار دغدغه‌ها و گرایش‌های دینی ایشان، به‌خصوص اعتقاد وی به غنا، کمال و کارآمدی منابع اصیل دین اسلام، موجب ورود ایشان به مسئله علم دینی و تلاش برای کشف و برقراری نسبتی ساختارمند میان علم و دین بوده است. همچنین تحصیل ایشان در فلسفه و علوم حوزوی قبل از ورود به فضای دانشگاهی، سمت‌وسوی مطالعات علمی ایشان را

۱. دکتر گلشنی پس از فارغ‌التحصیلی از دانشکده علوم دانشگاه تهران، برای ادامه تحصیل در رشته فیزیک به دانشگاه برکلی آمریکا رفت و در سال ۱۹۶۹م به راهنمایی یکی از استادان برجسته فیزیک آن دوره، تز دکترای خود را در زمینه نظریه برخورد، دفاع نمود. ایشان پس از بازگشت به ایران، از سال ۱۳۴۹ به عنوان عضو هیئت علمی دانشگاه صنعتی شریف مشغول به کار شد و در سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ رئیس دانشکده فیزیک این دانشگاه بود. وی پس از انقلاب، در تأسیس موسسه تحقیقات فیزیک نظری و ریاضیات با همراهی چند تن دیگر از استادان مبرز آن دوره مشارکت نمود. همچنین با آغاز به کار فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳۶۹ ایشان به مدت ده سال ریاست گروه علوم پایه را در این مجموعه و همچنین از آبان ماه سال ۱۳۷۲ تا پایان سال ۱۳۸۷، ریاست مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی فعلی) را بر عهده داشت. ایشان همچنین در سال ۱۳۸۱ به عنوان چهره ماندگار رشته فیزیک ایران برگزیده شد. وی از سال ۱۳۷۵ تا کنون به عنوان عضو حقیقی شورای عالی انقلاب فرهنگی، در این شورا حضور دارد. عضویت در انجمن استادان فیزیک آمریکا، عضویت در مرکز الهیات و علوم طبیعی برکلی آمریکا و عضویت و مشارکت در تأسیس انجمن بین‌المللی علم و دین کمبریج انگلستان و همچنین عضویت در آکادمی علوم جهان اسلام، از دیگر فعالیت‌ها و مناصب علمی ایشان بوده است.

به سمت مطالعات بنیادی در حوزه علم و دین، جهت داده است.

تلاش‌های ایشان در این عرصه، منجر به اخذ جایزه «درس علم و دین» از بنیاد بین‌المللی همپلتون در برکلی کالیفرنیا در سال ۱۹۹۵ شد. ایشان برای سه سال هم داور «جایزه بزرگ علم و دین» در این بنیاد علمی معتبر بودند.^۱ ایشان همچنین در سال ۱۳۷۴ برای تقویت پایه‌های فکری - فلسفی دانشجویان رشته‌های مختلف علوم، گروه فلسفه علم را در دانشگاه صنعتی شریف پایه‌گذاری نمود و از همان سال تا کنون ریاست این گروه را بر عهده دارند.

۱. ساختار و ویژگی‌های کلی نظریه دکتر گلشنی در باب علم دینی

۱-۱. ساختار نظریه

به صورت خلاصه می‌توان ساختار نظریه دکتر گلشنی را بر اساس عناصر ذیل تبیین نمود:

الف) از منظر ایشان در بحث «علم دینی» منظور از علم، مجموعه‌ای است نظام‌مند که خصوصاً مبتنی بر تجربه (مشاهده و آزمون) درباره جهان فیزیکی عینی، به صورت قوانین طبیعی و فرایندها و عناصر انسانی - اجتماعی شکل گرفته است.

ب) منظور از دین به صورت عام، نوعی جهان‌بینی توحیدی است که بر

^۱ <http://www.templeton.org/what-we-fund/grants/science-and-transcendence-advanced-research-series-stars>.

مبنای آن، جهان هستی، مخلوق یک مشیت حکیمانه و مبتنی بر خیر و رحمت و با هدف نیل به کمال در همه ابعاد دانسته می‌شود که آفرینش آن هدفمند بوده و در راستای تعریف رسالتی مشخص برای انسان است.

ج) در فرایند علمی، پیش‌فرض‌ها، تلقی‌ات و انگیزه‌های دانشمندان، به صورت مستقیم و غیرمستقیم اثرگذارند و یک فعالیت علمی، چه در مقام گردآوری و چه در مقام داوری، تعبیر، جهت‌گیری و کاربرد، ناگزیر متأثر از متافیزیک حاکم بر آن خواهد بود. به بیان دقیق‌تر هم خود داده‌های مشاهده‌تی مسبق به نظریه‌اند و هم دانشمندان لاجرم دارای پیش‌فرض‌های متافیزیکی‌اند. ایشان همچنین با بیان مصادیقی از تأثیرپذیری تاریخی دانشمندان از پیش‌فرض‌های متافیزیکی‌شان در فعالیت‌های علمی گوناگون، این مسئله را به صورت عینی نیز اثبات می‌کنند؛ از طرف دیگر ایشان اعتقاد به مسئله پیش‌گفته را مرادف با پذیرش نسبی‌گرایی معرفتی نمی‌دانند و معتقدند با رویکردی رئالیستی به علم، ارائه تبیین از فرایند علمی قابل تحصیل خواهد بود.

بر این اساس و با اتکا به تعریفی که از علم و دین ارائه شد، ایشان علم دینی را «مطالعه جهان هستی، در چهارچوب متافیزیک دینی» تعریف می‌کنند و معتقدند باید بینش دینی توحیدی، به معنای عام آن، حاکم بر فعالیت‌های علمی باشد. چارچوبی که خداوند را به عنوان خالق و نگهدارنده جهان هستی بداند و عالم را منحصر در ماده نپنداشته، برای آن هدف و غایتی کمال‌گرایانه قائل شود و ضمناً دربردارنده یک نظام اخلاقی مدون باشد. علم دینی، دانشی است که در

چنین چهارچوبی نمو کند و از پیدایش تا کاربرد آن، در سایه همین جهان‌بینی قرار گیرد؛ زیرا با شواهد فراوان می‌توان نشان داد که بینش دینی، به خصوص در جهت‌گیری‌های کاربردی علم بسیار مؤثر است.

ایشان همچنین به تبیین کارکردهای علم دینی، تمایزات آن با علم سکولار و همچنین ویژگی‌های هر دو رویکرد اشاره می‌کنند و انواع نگرش‌ها در باب علم دینی و گستره هر کدام را برشمرده و مزیت تعبیر خود از علم دینی را تبیین می‌نمایند. ضمناً به بیان برخی شواهد دینی برای این تعبیر و تبیین نگرش دین اسلام و قرآن کریم در این باب و همچنین به برخی حوزه‌های عملیاتی‌تر مباحث، مانند دانشگاه اسلامی و... نیز پرداخته‌اند.

۱-۲. برخی ویژگی‌های کلی نظریه دکتر گلشنی

- همان‌طور که از تبیین ارائه‌شده قابل برداشت است، نظریه دکتر گلشنی در این باب، از حیث ساختار نظری، بسیار ساده و کم‌هزینه است و ایشان در تبیین آن نیز از کمترین پیچیدگی ساختاری استفاده می‌کنند. با این رویکرد کلان، عملاً بسیاری از مجادلات در باب علم دینی، اساساً موضوعیت خود را از دست خواهند داد.
- نظریه دکتر گلشنی از حیث شمول علوم مختلف در حوزه علم دینی، نظریه‌ای حداکثری است؛ یعنی مطلق دانش بشری، از آنجا که لاجرم مسبوق به متافیزیک و پیش‌فرض‌های نظری است، می‌تواند به صورت عمومی و کلی، مورد خطاب دین به عنوان یک جهان‌بینی کلان باشد (گلشنی، ۱۳۹۰ (الف)، ص ۱۸۲).
- از طرف دیگر از حیث انتظاری که این نظریه از دین برای تغییر در فرایند تولید،

داوری و پیش‌برد علم دارد، یک نظریه حداقلی است؛ یعنی انتظار این نیست که دین، تغییر اساسی در موضوعات و مسائل علمی، فرایند پیگیری آنها و نوع فعالیت علمی دانشمندان ایجاد کند. بلکه جهان‌بینی دینی، عموماً متافیزیک بیرونی و چهارچوب فکری حاکم بر مباحث را تغییر داده و نهایتاً زاویه نگاه دانشمندان به عالم هستی را اصلاح می‌کند. اگرچه ممکن است، در مواردی از حیث موضوع، غایات، روش، کاربرد و... نیز به ساحت علمی ورود کند؛ ولی رسالت آن در باب دینی کردن علم، به این موارد متوقف یا منحصر نیست.

• کلان‌نگری موجود در این نظریه، یک انتخاب آگاهانه از طرف نظریه‌پرداز بوده است. این کلان‌نگری موجب شده است که در بسیاری از موارد، نظریه‌پرداز ضرورتی برای ورود به موضوعات تئوریک جزئی و اتخاذ موضع در باب آنها نبیند. این مسئله را از نوع ورود ایشان به موضوع و مقدمات طی شده برای طرح نظریه نیز می‌توان دریافت؛ برای مثال در آثار ایشان چندان به صورت مستقل به تعریف «علم» یا «دین» به صورت دقیق و با جزئیات و ریزه‌کاری‌های رایج و مطوک در برخی نظریات از این دست، پرداخته نشده است. همچنین به صورت مستقل به تفکیک شاخه‌های علمی، تبیین تفاوت‌های آنان در روش، موضوع و غایات و همچنین برخی مباحث اختلافی در باب فعالیت علمی پرداخته نمی‌شود. چه اینکه ایشان حتی در باب مسائلی مانند مبانی معرفت‌شناختی نظریه خویش و وجه تمایز آن با دیگر نظریات نیز - به جز در برخی موارد و به‌اختصار - به صورت تئوریک و با جزئیات وارد نمی‌شود و بیشتر به بیان مصادیق و شواهد ملموس می‌پردازد. از دید خود ایشان، کلان‌نگری که در این نظریه جریان دارد، یک مزیت ویژه است که نظریه‌پرداز با آگاهی آن را انتخاب کرده و معتقد است ورود بیشتر به جزئیات،

احتمالاً به محدود انگاشتن فعالیت علمی و تحلیل حوزه شمول نظریه خواهد انجامید. از دید ایشان، این نظریه با همین ساختار کلان، دارای نظم تبیینی و انتقان استدلالی مکفی است و دیگر جزئیات ساختاری را در صورت لزوم، باید به تفکیک موضوعات و با حفظ حداکثر آزادی برای فعالیت علمی تبیین نمود.^۱ البته ایشان در برخی مقالات متأخر خود، به جزئیات نسبتاً بیشتری در این باب پرداخته است؛ ولی به نظر می‌رسد یکی از ویژگی‌های اساسی نظریه ایشان، همین کلان‌نگری مشهود در کلیت نظریه باشد.

۲. شرح نظریه

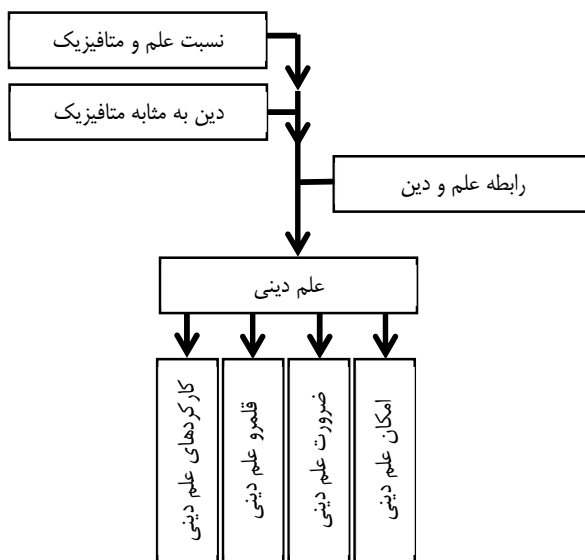
نظریه دکتر گلشنی در باب علم دینی عمدتاً در کتاب از علم سکولار تا علم دینی تبیین شده است، اگرچه بخش قابل توجهی از مقدمات مباحث نیز در کتاب‌های دیگر، به خصوص قرآن و علوم طبیعت طرح‌ریزی شده‌اند. مجموعه مصاحبه‌ها و مقالات ایشان نیز در پی بسط و تشریح نظریه و افزودن برخی حواشی جانبی و پاسخ به برخی پرسش‌ها و نقدها هستند. توجه به این مقالات تبیینی، نقش زیادی در فهم دقیق‌تر نظریه ایشان خواهد داشت.

شایان ذکر است، دکتر گلشنی در اثنای پرداختن به تبیین نظریه خود در باب علم دینی، به موضوعات متعددی به تفصیل پرداخته‌اند؛ از جمله «دیدگاه دین اسلام و قرآن در باب اهمیت، لزوم، ارزش و انواع علم»، «تاریخ پیشرفت علم در

۱. برگرفته از مصاحبه نگارنده با ایشان ۹۱/۰۹/۲۵ مندرج در: راحمی، محمدحسین؛ «روش‌شناسی علم دینی با تأکید بر نقد تطبیقی نظریه علم دینی دکتر گلشنی و الگوی حکمی اجتهادی دکتر خسروپناه» (پایان‌نامه)، گروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۹۲.

تمدن اسلامی و دوران گذار آن به تمدن غربی و ویژگی‌های هر یک»، «دیدگاه دانشمندان و صاحب‌نظران مختلف در باب نقاط عطف تاریخی در علم»، «عوامل مؤثر در شکوفایی علم در تمدن اسلامی»، «موضوع وحدت حوزه و دانشگاه»، «مسئله دانشگاه اسلامی»، «نقش ارزش‌های اخلاقی در علم» و «مضار تخصصی‌شدن افراطی علوم و تکه‌پاره‌شدن دانش». این موضوعات، اگرچه از حیث تئوریک نسبت به ساختار نظریه اصلی، حاشیه‌ای و جانبی به نظر می‌رسند، در واقع سازنده اجزای توصیفی نظریه‌اند. از طرفی حاکی از دغدغه‌ها و اهرم‌های انگیزشی نظریه‌پرداز برای ورود به این حوزه است و از سوی دیگر با بیان شواهد و مصادیق عینی، در پذیرش و اقناع‌کنندگی نظریه نقش مؤثر دارند. ضمناً در برخی موارد نیز در صدد تبیین آثار کاربردی نظریه از جنبه‌های مختلف برآمده‌اند. البته بخشی از این موارد نیز برای استخراج دیدگاه نظریه‌پرداز در باب برخی بخش‌های خاموش نظریه، کمک‌کار خواهند بود. ما در اینجا در صدد تشریح تمامی این اجزا نیستیم. بلکه هدف در این مجال، تلخیص و تقیح بخش‌هایی از نظریه است که بار نظریه‌ای بیشتری دارند؛ لیکن به صورت خلاصه، از برابند حاصل از این موارد، در خلال بحث استفاده خواهیم نمود.

تلاش برای تلخیص عناصر تئوریک نظریه، ما را برآن داشت که ترتیب متفاوتی از عناصر نظریه را کنار هم قرار دهیم، اگرچه خود نظریه‌پرداز به واسطه اقتضائات و ملاحظاتی که در هر مقطع داشته، ترتیب دیگری را برگزیده است. بر این مبنای، به ترتیب به عناصر زیر، به عنوان گام‌های تئوریک نظریه دکتر گلشنی خواهیم پرداخت:



۲-۱. نسبت علم و متافیزیک

پیش از هر چیز لازم است به منظور و قصد نظریه پرداز از «متافیزیک» در این مقاله اشاره کنیم. در اینجا و اصولاً در کلیت نظریه دکتر گلشنی، منظور از متافیزیک، مجموعه‌ای از پیش فرض‌ها، گرایش‌ها و ... است که نسبت به فعالیت و فرایند علمی نقش پیشینی دارند. البته این مبانی غالباً وجهه فلسفی دارند؛ لیکن گاهی عوامل روانی و اجتماعی و ... هم در این مجموعه لحاظ می‌شوند (گلشنی، ۱۳۸۳). از نظر دکتر گلشنی متافیزیک به معنای عام آن، در مقام کشف، گردآوری داده و داوری، بر فعالیت علمی دانشمندان تأثیرگذار است:

الآن در میان علما، تعداد کثیری را می‌بینید که معتقدند پیش فرض‌های فلسفی و

عوامل اجتماعی روانی و غیره بر نظریه‌ها اثر می‌گذارند. البته بعضی‌ها می‌گویند فقط در مقام کشف، اثر می‌گذارند و بعضی معتقدند فقط در مقام نظریه‌سازی و داوری اثر می‌گذارند؛ اما بعضی دیگر، از جمله بنده برآن‌لند که حتی در مقام گردآوری داده نیز گاهی اثر می‌گذارند، گرچه این نادرتر از موارد داوری و ارزیابی است (گلشنی، ۱۳۸۵).

از مجموع مثال‌ها و شواهدی که دکتر گلشنی در آثار خود برای نقش متافیزیک در مراحل مختلف فعالیت علمی ارائه می‌کند، می‌توان دریافت که از نظر ایشان، هم در «انگیزه دانشمندان برای کار علمی»، هم در «شاخه‌ای که برای فعالیت علمی خود انتخاب می‌کنند»، هم در «تحدید و انتخاب مسئله»، هم در «گزینش روش و نحوه اجرای آزمایش»، هم در «گزینش عوامل مشاهده‌تی»، هم در «نظریه‌پردازی، به خصوص در ارائه تعبیرهای جهان شمول از رفتار طبیعت»، هم در «انتخاب ملاک و معیار برای ارزیابی و اتخاذ موضع» و در نهایت در «به‌کارگیری نتایج علمی»، نقش پیش‌فرض‌های متافیزیکی قابل مشاهده است (همو، ۱۳۸۳):

درواقع کل جریان علم، چه در مقام کشف، چه در مقام نظریه‌پردازی و چه در مقام تعبیر، مملو از مفروضات متافیزیکی است. شما از همان اول که کار علمی انجام می‌دهید از روش به اصطلاح علمی تجاوز می‌کنید؛ چون روش علمی مبتنی بر تأثیرات حسی است و این تأثیر همواره امور جزئی هستند؛ اما علما همواره عمل استقرا را انجام می‌دهند؛ یعنی از موارد جزئی نتایج کلی می‌گیرند. [...] به علاوه شما با موارد متعددی برخورد می‌کنید که در آنها چیزهایی را به عنوان اصل می‌پذیرند که علمی نیستند؛ یعنی به روش علمی به دست نیامده‌اند و بلکه متافیزیکی‌اند و راهنمای شما هستند. [...] به قول ماکس یامر، یکی از

مورخان بزرگ معاصر علم، برخی اوقات جریانات متافیزیکی به صورت جریان‌های زیرزمینی بر ذهن علما عمل می‌کنند؛ یعنی علما بدون اینکه خودشان متوجه باشند، از آنها متأثر می‌شوند (همو، ۱۳۸۴ (ب)، ص ۱۵-۱۴).
از نظر ایشان، از حیث تأثیرگذار بودن پیش‌فرض‌های متافیزیکی در بخش‌های مختلف فعالیت علمی، تفاوتی میان علوم طبیعی و علوم انسانی نیست، بلکه تفاوت در شدت و ضعف این تأثیرات است: «در واقع می‌توان گفت که هیچ دانشی فارغ از قضاوت‌های ارزشی نیست و تفاوت بین علوم انسانی و علوم طبیعی، در شدت و ضعف قضیه است. دانشمندان در تعبیر داده‌های علمی همواره از فرضیه‌ها استفاده می‌کنند و اینها مملو از ارزش‌ها و جهات غیرعلمی هستند» (همو، ۱۳۹۰ (الف)، ص ۱۷۰).

در مجموع دکتر گلشنی علم را در معنای کلی آن، جهت‌دار می‌داند و معتقد است به‌خصوص آن هنگام که عالمان با گذر از داده‌های جزئی، در صدد طراحی و تبیین نظریات جهان‌شمول برمی‌آیند، ناگزیر صبغه‌ای از متافیزیک پیشینی حاکم بر علم را به خود خواهند گرفت. اگرچه در علوم صرفاً تجربی، وقتی هنوز در سطح تحلیل و توصیف مشاهدات جزئی هستیم، شاید بتوان مجموعه‌ای خنثی و بی‌طرف از داده‌های علمی در اختیار داشت:

البته می‌توان علم بی‌طرف ساخت؛ اما متشکل از داده‌های جزئی خواهد بود و بیشتر به درد کاربردهای عملی علم خواهد خورد، ولی هرگز به نظریه‌های جهان‌شمول منتهی نخواهد شد و لذا عالمان برجسته کمتر به این سطح قانع شده‌اند، بلکه آنها غالباً در پی این بوده‌اند که نظریه‌های وحدت‌بخش در مورد کل جهان ارائه دهند. البته در سطح روزمره با علمی سروکار داریم که در سطح

نظری نسبت به بینش‌های دینی خنثی است. در این سطح تجاربی که دانشمندان در جاهای مختلف جهان انجام می‌دهند، می‌تواند یکسان باشد و حتی توصیف پدیدارشناسانه واحدی داشته باشند و این در مورد بخش عمده‌ای از علم تجربی صادق است. اما وقتی سراغ نظریه‌های جهان‌شمول می‌رویم، وضعیت تغییر می‌کند. در آنجا استفاده از مفروضات فوق علمی ضروری می‌شود؛ یعنی گاهی چند نظریه داده‌های موجود را توضیح می‌دهند و صرف تجربه برای گزینش بین آنها کفایت نمی‌کند و باید ملاک‌هایی غیرعلمی، نظیر زیبایی، سادگی و غیره را برای گزینش بین این نظریه‌ها به کار بریم (همان، ص ۱۸۰).

از طرف دیگر، دکتر گلشنی در عین قائل‌بودن به تأثیر متافیزیک و پیش‌فرض‌های روانی و اجتماعی دانشمندان در فعالیت علمی و در واقع اذعان به جهت‌داربودن فعالیت علمی، از افتادن در وادی نسبی‌گرایی اِبا داشته، از رئالیسم علمی و مقتضیات آن دفاع می‌کند. توضیح آنکه در بدو امر این‌گونه به ذهن متبادر می‌شود که پذیرش سویه‌داربودن علم و متناسب‌کردن بخش قابل توجهی از نتایج فعالیت‌های علمی به پیش‌فرض‌های غیرعلمی دانشمندان، لاجرم مساوق با غلط‌بیدن در نسبی‌گرایی و آنتی‌رئالیسم خواهد بود. چه اینکه بسیاری از قائلان به این سبک از تأثیر متافیزیک بر علم، این مسئله را به انحای مختلف و با شدت و ضعف متفاوت پذیرفته‌اند؛ حال آنکه دکتر گلشنی همواره از رئالیسم علمی دفاع نموده است. به نظر می‌رسد دیدگاه ایشان در این باب، به رئالیسم انتقادی، به‌خصوص در تبیینی که از پیشرفت علم ارائه می‌کند، نزدیک است.

بر این مبنا ما از نظر معرفت‌شناختی، امکان دستیابی به امر واقع را داریم؛ ولی اینکه این گزاره‌ها و تعبیرات علمی موجود دانشمندان، لزوماً مطابق با

واقعیت عینی خارجی باشند، قابل اثبات یا اعتبارسنجی، حداقل با روش تجربی، نیست؛ لیکن علم، به صورت تکاملی در حال پیشرفت است و گام به گام به کشف امر واقع نزدیک‌تر می‌شود:

به نظر اینجانب علم، چه دینی و چه غیردینی، مدام عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌شود و برداشت ما از طبیعت به واقعیت نزدیک‌تر می‌گردد. اصول متافیزیکی حاکم بر ذهن علما با تجربه خدشه‌پذیر نیستند؛ اما پیشرفت علم می‌تواند به فهم عمیق‌تر آنها کمک کند (همو، ۱۳۷۸).

درواقع ما در فعالیت علمی، صرفاً با امور موهوم، جعلی، اعتباری و شخصی سروکار نداریم، بلکه در تلاشی عینی و ملموس برای شناخت واقعیت خارجی، گام به گام به شناخت حقیقت نزدیک‌تر می‌شویم. این امر، هم مبتنی بر رئالیسم هستی‌شناختی است هم تا حدی مؤید رئالیسم معرفت‌شناختی.

ضمناً از این منظر علم به واسطه ساختار معرفتی خود، امر ثابت عینی و مستقلاً نخواهد داشت؛ چراکه روش تجربی علم، حداکثر به ظن خواهد انجامید. «اینکه در علم ثابتاتی وجود دارد، اگر بدان معناست که علم توان اثبات معارف ثابتی را دارد، این با توجه به ابزار معرفتی و روش کسب معرفت علم، یعنی تکیه بر تجربه و آزمون، درست به نظر نمی‌آید. آری اگر مراد آن است که علم با تکیه بر مبانی متافیزیکی دارای یک سلسله ثابتات است، سخن قابل پذیرشی است. بنابراین [...] علم خودش توان اثبات هیچ ثابتی را ندارد؛ زیرا استقرا و تجربه مفید ظن است» (همو، ۱۳۷۹ (ب)).

به‌طور خلاصه اگر مجموع گفته‌های دکتر گلشنی در باب نقش متافیزیک در

علم را در کنار هم قرار دهیم، می توان این گونه جمع بندی کرد که از نظر ایشان، بخش عمده فعالیت علمی - و نه تمام اجزای آن - در سلیه متافیزیک حاکم بر اذهان دانشمندان شکل می گیرد، به خصوص در دو حوزه «الف» ارائه نظریات جهان شمول و تعمیم نتایج تجربی نظریات علمی و ب) کار بست نتایج علمی»، متافیزیک و پیش فرض های فلسفی، رولنی، اجتماعی و... نقش کاملاً تعیین کننده ای در فرایند علمی ایفا می کنند (همو، ۱۳۹۳ و ۱۳۹۰).

البته در لایه های سطحی تر هنگامی که با داده های جزئی تجربی سروکار داریم، کمترین میزان تأثیر متافیزیک قابل مشاهده است. به این معنا نه تنها امکان در اختیار داشتن علم خنثی در سطوح رویین فعالیت علمی نفی نمی شود، بلکه حتی به دانشمندان تجویز می شود که فعالیت علمی خود را در حوزه تجربی، حتی الامکان از پیش فرض های غیر ضروری و نامشخص و پنهان پیرایش کنند. از طرف دیگر در کنار پذیرش نقش متافیزیک در فرآیند علمی و در نتیجه سویه دار بودن علم، از رئالیسم معرفت شناختی و هستی شناختی هم در سطح مشخصی دفاع می شود؛ یعنی نتیجه پذیرش این سطح از نفوذ پیش فرض های غیر تجربی در فضای علم، نفی رئالیسم و غلطیدن در نسبی گرایی مطلق نخواهد بود.^۱

۲-۲. دین به مثابه متافیزیک

دکتر گلشنی در بیشتر آثار خود، به تعریف چندان صریحی از «دین» اشاره نکرده و به نحو اجمال از اصول و محکمتات یک جهان بینی دینی به معنای عام آن سخن

۱. ر.ک: راحمی، ۱۳۹۲.

می‌گوید؛ ولی چنان‌که در برخی مقالات و مصاحبه‌های ایشان تصریح شده، نظر ایشان معطوف به ادیان توحیدی است. البته دکتر گلشنی معتقد است اصول جهان‌بینی دینی در اسلام، به خالص‌ترین و کامل‌ترین شکل بیان شده است:

دین یک مفهوم عام دارد که عبارت از یک سری معتقدات و آداب می‌باشد، اما من فقط ادیان الهی را در نظر دارم؛ زیرا به نظر من اگر دین به عنوان چیزی که ادعا می‌کند در حال قاعده وضع کردن برای بشر است، منشأ فوق بشری نداشته باشد، تبعیت از دستوراتش الزام‌آور نخواهد بود. از همین روست که من فقط ادیان الهی، یعنی ادیان خدلیاور را مطرح می‌کنم. البته تعداد زیادی ادیان غیر خدلیاور هم وجود دارند که دارای شاخه‌های متعدد هستند. البته در احیان ابراهیمی، خداوند متعالی که دارای علم مطلق و قدرت مطلق است، بین تمام آنها مشترک است و در ادیان غیرخدایی چنین چیزی را نمی‌بینیم (همو، ۱۳۸۹ ج)).

از نظر ایشان چنین جهان‌بینی که واجد اصول کلی جهان‌شمول بوده و در باب امّات مسائل جهان‌هستی اتخاذ موضع کند، در واقع یک چهارچوب متافیزیکی است که می‌تواند پشتوانه فعالیت علمی قرار گیرد. در جای دیگر از تعبیری تحت عنوان «فرهنگ دین» نام می‌برد. اگرچه تعریف صریح و مشخصی از این عبارت ارائه نمی‌شود، لیکن از مجموع کاربردهای مدنظر ایشان از این عبارت می‌توان دریافت که منظور از این عبارت، سپهر معرفتی است که شامل الف) جهان‌بینی و هستی‌شناسی توحیدی، ب) اصول و موازین اخلاقی و ج) تبیین صلاح و سعادت و مسئولیت انسانی (ناظر به چگونگی کاربرد علم) است. در واقع دین در این معنا، مجموعه‌عامی است که می‌تولند در حوزه بینش و منش، پیش‌فرض‌های کلان متافیزیکی را منبعث از منابع اصیل تأمین نماید (همو، ۱۳۹۰ ج)).

اصلی‌ترین ویژگی چارچوب متافیزیکی دین، تغییرناپذیری و مسلم بودن اصول اساسی آن است. این ویژگی مزیتی است که دین را قادر می‌سازد در باب سؤالات اساسی و دور از دسترس علم، موضع روشن و قاطع اتخاذ کند:

دین بر خلاف علم، لاقفل در جهان‌بینی تغییری نمی‌کند؛ مثلاً اگر درباره توحید معلوماتمان عمق پیدا می‌کند، اما از اول تا آخر صحبت از یگانگی خدا می‌شود و اینکه همه چیز به یک نیرو برمی‌گردد. در دین اصولی است که لایتغیر است و از یک منبع الهی رسیده است که یا آن منبع را کسی قبول می‌کند یا قبول نمی‌کند. در مراحل مختلف فهم دین، شما عمقتان و فهمتان بیشتر و وسیعتر می‌شود؛ ولی اصل قضایا در دین، چون فرض می‌شود که از یک منبع الهی گرفته شده، محفوظ می‌ماند و خدشه‌ناپذیر است (همو، ۱۳۷۹ (ب)).

در مجموع آنچه دکتر گلشنی از «دین» در نظر دارد، مفهومی عام و گسترده است که به واسطه توصیف منسجم و ساختارمندی که از جهان هستی ارائه می‌کند و همچنین به دلیل نظام متعالی رفتاری و اخلاقی که تبیین نموده است و ضمناً به دلیل اهمی که نسبت به سعادت و کمال انسان دارد، می‌تواند به مثابه یک چارچوب جامع متافیزیکی، ایفای نقش کند:

جهان‌بینی اسلامی چنین چهارچوبی دارد: بر محور توحید می‌چرخد، در وحی اسلامی ریشه دارد، دیدگاهی کل‌نگر به طبیعت دارد، ساختاری سلسله‌مراتبی برای واقعیت قائل است و منافع درازمدت انسان‌ها را در نظر می‌گیرد، طبق این جهان‌بینی، انسان بخشی از یک نظم کیهانی است و باید همه فعالیت‌های علمی و فناورانه را با این نظم کیهانی هماهنگ سازد (همو، ۱۳۸۹ (ب)).

۲-۳. رابطه علم و دین

دکتر گلشنی نیز طبق سنتی که از ایان باربور (۱۹۹۰) در دسته‌بندی نسبت‌های چهارگانه میان علم و دین به جای مانده است، به تبیین خود از این انواع می‌پردازد. ایشان اعتقاد به «تعارض» میان علم و دین را، به دو دسته مادیون و نص‌گرایان افراطی منتسب می‌داند. از طرف دیگر اعتقاد به «استقلال» دین از علم را در انحای مختلف شامل «استقلال موضوعی»، «استقلال روشی»، «استقلال در هدف»، «استقلال زبانی» و «استقلال قلمرو» تبیین کرده، قائلان به هر یک را توصیف می‌کند. همچنین اشاره می‌کند که برخی به واسطه وجود زمینه‌های مشترک و امکان استفاده از تجارب دو حوزه و یا وجود نوعی توازی روشی میان علم و دین، قائل به وجود «تعامل» میان این دو هستند (همو، ۱۳۹۰ (الف)، ص ۵۱).

از طرف دیگر، به بیان ایشان، برخی نیز به «وحدت» و یکپارچگی علم و دین معتقدند. از این منظر، علم و دین، هر دو در صدد فهم جهان پیرامون و شناخت انسان برآمده‌اند. از آنجا که موضوع نهایی هر دو در عمل یکسان است، اگر بنا باشد در ارائه یک تبیین کامل از ارتباط میان اجزای عالم موفق باشند، در نهایت باید متحد شوند تا ما به یک تعبیر سازگار از تمامی تجارب خود دست یابیم. ایشان در تأیید نسبی این نگرش در باب علم و دین، به برخی جهاتی که به‌ظاهر در باب علم و دین متفاوت به نظر می‌رسند، اشاره کرده، نشان می‌دهد که در عمل، این دو در چنین مواردی نیز به نوعی متحدند. از جمله «نقش ایمان»، «نقش الهام»، «نقش اثبات» و «نقش آزمون‌پذیری» که هم در فرایند علمی و هم در فرهنگ دینی مؤثرند. در این تبیین، به‌طور خلاصه، علم و دین دو وسیله برای فهم جهان هستند که باید در نهایت به یکدیگر برسند (همان، ص ۵۷). اما



دکتر گلشنی در تبیین دیدگاه خود در باب رابطه میان علم و دین، تعبیر دیگری را اضافه می‌کنند:

در باره رابطه میان علم و دین، نظر ما این است که در بینش اسلامی، «علم در عرض دین نیست، بلکه در طول آن است»؛ به عبارت دیگر، در متن دین، دعوت به تفکر و کاوش‌های تجربی و آزمایش و سیر در طبیعت وجود دارد. بنابراین در بینش اسلامی، تعارض آنها منتفی است. تعارضی هم که در گذشته مشاهده شده یا حتی در زمان حاضر گهگاه مشاهده می‌شود، ناشی از نادیده گرفتن حدود علوم تجربی توسط اصحاب آنها یا دخالت نابه‌جای متدینین در اموری بوده است که صلاحیت اظهار نظر در آنها را نداشته‌اند (همان، ص ۵۸).

من علم را بخشی از دین می‌دانم که البته ابزار خاص خودش را دارد. نکته مهم این است که دین دخالتی در جزئیات کار علم نمی‌کند که مثلاً کدام آزمایش انجام بشود و یا حتی به چه شیوه‌ای صورت بگیرد. بلکه وقتی علم به جمع‌بندی‌های کلی در بالاترین سطح می‌رسد، جهان‌بینی دینی وارد می‌شود. [...] دین در بالاترین سطح با علم تماس پیدا می‌کند. علمی که من آن را بخشی از فعالیت دینی می‌دانم در متعالی‌ترین سطح با جهان‌بینی دینی تماس پیدا می‌کند که می‌تولند آن را نادیده بگیرد و جهان‌بینی دیگری را اختیار کند (همو، ۱۳۸۹ ج)).

البته ایشان در برخی مقالات متأخر خود، از تعبیر دیگری نیز در توصیف ربط میان علم و دین استفاده می‌کنند که به نظر می‌رسد، به نحوی بیان دیگری از همین تعبیر پیشین، یعنی رابطه طولی علم و دین باشد. آنجا که ایشان از نسبت میان فرهنگ علم و فرهنگ دین سخن می‌گویند، به نوعی این دو را

«مکمل» هم دانسته و معتقد است جمع بین این دو فرهنگ، در نهایت ما را به شناخت روشن و ساختارمندی از جهان هستی خواهد رساند:

بعضی از مسائلی که علم نمی‌تواند در آنها نفوذ کند، در حوزه دین است و بعضی ادیان مواضع مشخصی درباره آنها دارند. قابل درک بودن جهان، مثال خوبی برای این مطلب است. پس به نظر می‌رسد که فرهنگ‌های زیربنای علم و دین، کاملاً حوزه‌های مستقلی نیستند و لاقلاً در بعضی حوزه‌ها هم‌پوشانی دارند. [...] بر پایه آنچه گفته آمد، بعضی دانشمندان، علم و دین را «دو حوزه مکمل» تلقی می‌کنند که باید با هم برای حل مسائلی که جزو دغدغه‌های انسانی است، به کار گرفته شوند. [...] بنابراین جهان‌بینی الهی می‌تواند چهارچوبی برای یک فرهنگ جامع فراهم کند که در آن علم و دین هر دو جای می‌گیرند و این جهان‌بینی، مبانی متافیزیکی علم را تأمین می‌کند (همو، ۱۳۹۰ ج)).

به بیان دیگر ایشان معتقد است دین می‌تواند فرهنگی مشترک برای فعالیت‌های علمی و دینی فراهم کند که در این فرهنگ، دین تنها منحصر در احکام عبادی و اخلاقی نیست، بلکه متافیزیکی بسیار غنی را نیز دربر دارد که در پرتو آن می‌توان به همه اجزای جهان هستی نظر کرد.

۲-۴. علم دینی

با استفاده از مقدماتی که اشاره شد، منظومه فکری دکتر گلشنی در باب علم دینی قابل تبیین خواهد بود. ایشان اولاً به ویژگی‌های فعالیت علمی در حوزه‌های مختلف اشاره کرده، با شواهد تاریخی و مصادیق علمی نشان می‌دهد که علم، لاجرم به یک متافیزیک بیرونی برای اتخاذ موضع در بسیاری از مسائل

خود نیازمند است. از جمله برای تبیین نظریات جهان‌شمول و تعمیم نتایج تجربی یا تنظیم برنامه‌هایی برای کاربرد. از طرف دیگر نشان می‌دهد که علوم تجربی، به معنای عام خود، از جنبه‌های مختلف، متأثر از پیش‌فرض‌های متافیزیکی دانشمندان هستند و در واقع تمامی گام‌های یک فعالیت علمی، به صورت کلان مسبوق به این مقدمات خواهند بود.

از جانب دیگر دین، به مثابه یک چهارچوب استوار که واجد اصول ثابت و مسلم است و در درون خود دارای انسجام محتوایی بوده، ضمناً قابلیت تبیین یک نظام اخلاقی مدون را نیز داراست، می‌تواند و باید به شکل یک جهان‌بینی کلان، حاکم بر فعالیت علمی باشد. به این تعبیر، علم دینی، دانشی است که چهارچوب متافیزیکی آن مستخرج از جهان‌بینی توحیدی است. با این توصیف بسیاری تصورات نادرست از مفهوم علم دینی نیز رد خواهند شد:

منظور از علم دینی یا به‌طورخاص علم اسلامی، این نیست که کاوش‌های علمی به صورتی نو انجام شود یا آنکه برای انجام پژوهش‌های فیزیکی، شیمیایی و زیستی به قرآن و حدیث رجوع شود یا اینکه یافتن معجزات علمی قرآن مورد تأکید قرار گیرد یا کارهای علمی با ابزارهای هزار سال پیش صورت پذیرد یا آنکه دستاوردهای عظیم علم در چند قرن گذشته در ابعاد نظری و عملی به کناری گذاشته شود- که البته نه امری مقدور است و نه مطلوب- بلکه مراد این است که برای پرهیز از آفات علم و برای هرچه غنی‌تر کردن آن باید بینش الهی بر عالم حاکم باشد؛ بینشی که خدا را خالق و نگهدارنده جهان می‌داند، عالم وجود را منحصر به عالم مادی نمی‌کند، برای جهان هدف قائل است و به یک نظام اخلاقی اعتقاد دارد. علم سکولار با خدا کاری ندارد؛ تنها

برای عالم ماده شأنیت قائل است و اصولاً هدف داربودن جهان برای آن مطرح نیست و فارغ از ارزش هاست (همو، ۱۳۸۵، ص ۳).

۲-۵. امکان علم دینی

اولین دلیل ایشان برای امکان دستیابی به علم دینی، وقوع آن است. ایشان با بیان‌های متفاوت تأکید می‌کند که علم دینی در یک معنای عام، در گذشته و پیش از بروز برخی تعارضات تحمیلی به رابطه میان علم و دین - البته به صورت غیرمستقیم و در سطحی متفاوت با انتظارات امروز ما - مورد توجه و اهتمام دانشمندان بوده است. این خود بهترین نشان از امکان دستیابی به علم دینی است:

متفکران مسلمان منشأ همه علوم را خداوند می‌دانستند؛ لذا به یک وحدت ارگانیک بین آنها قائل بودند. آنان بین علوم خاص دینی و علوم طبیعت جدایی نمی‌دیدند و هدف هر دو را یکی می‌دانستند. از نظر آنها علوم طبیعی وحدت طبیعت را نشان می‌دهد و حاکی از وحدت مبدأ عالم است و این، همان چیزی است که هدف ادیان است. به خاطر همین بود که آنها همه علوم را یک‌جا تدریس می‌کردند و بعضی از آنان در علوم مختلف متخصص بودند و بین فلسفه و علوم طبیعی و حکمت دینی جمع می‌کردند. [...] متفکران مسلمان، نه تنها علوم طبیعی را جدای از دین تلقی نمی‌کردند، بلکه در تحقیقات مربوط به این علوم نظرشان تنها به نتایج زودرس نبود و دنبال تبیین جهان بودند (همو، ۱۳۸۵، ص ۱۲۰).

دلیل دوم برای امکان علم دینی از این منظر آن است که دانشمندان در مواقف مختلف علمی برای تعبیری که از نتایج مشاهدات تجربی خود داشته‌اند، متافیزیک دینی یا غیردینی را ملاک عمل قرار داده و بر مبنای آن، نظریات

متفاوتی را تبیین کرده‌اند. این نشان می‌دهد که با حاکم شدن چهارچوب فکری دین، امکان استخراج نظریات علمی سازگار با آن و منبعث از اصول متافیزیکی آن وجود دارد. ایشان برای تبیین این مطلب، دو مثال علمی را در حوزه علوم طبیعی طرح می‌کنند. یکی در باب تعابیر متفاوتی که از اصل آنتروپیک شده است و دیگری در باب باورهای متناقض در مورد هدفداری طبیعت:

موارد متعددی را می‌توانیم مثال بزنیم که بعضی از یافته‌های علم، همزمان هم به طریق خدالباورانه و هم به طریق ملحدانه تعبیر شده‌اند. [...] پس وقتی با سطوح بنیادی علم سروکار داریم، تصمیم‌گیری بر مبنای خود علم مشکل است و اینجاست که پای تعهدات متافیزیکی به میان می‌آید و این تعهدات می‌تواند از دین اخذ شود (همو، ۱۳۸۳).

۲-۶. ضرورت پیگیری علم دینی

از بخش‌های مختلف دیدگاه‌های دکتر گلشنی می‌توان دریافت که از منظر ایشان، حرکت در راستای علم دینی، هم خود به صورت استقلالی یک ضرورت است و هم مضارّ فروغلطیدن در علم سکولار چنین ضرورتی را به ما متذکر می‌شود. در باب ضرورت استقلالی پیگیری علم دینی، به تأکیدات ادیان توحیدی، به خصوص اسلام برای ورود متدینین به حوزه‌های علم و معرفت و همچنین مطلوبیت، ارزش و ضرورت آن، در جای جای نوشته‌های دکتر گلشنی اشاره می‌شود؛ به خصوص در فصل‌های اول قرآن و علوم طبیعت و همچنین در بخش‌های مختلف از علم سکولار و علم دینی به فراخور بحث‌ها به مستندات و مصادیق این امر پرداخته شده است. ضمناً به استناد آیات و روایات، اشاره می‌شود که علمی که در متون

دینی به آن توصیه شده، منحصر در علوم صریح نصی، فقهی و اخلاقی نیست و تمام علوم طبیعی، ناظر به منفعت اصیلی که برای هر یک تعریف می‌شود- و نه فقط منفعت مادی سطحی و مقطعی- مشمول این دعوت هستند. از طرف دیگر چنین تأکیدی بر ارزش و ضرورت فعالیت علمی در دین نشان از این دارد که علم از این منظر، در طول دین و محاط در چارچوب جهان‌بینی دینی است؛ لذا به یک تعبیر کلی می‌توان گفت، در حوزه دین، پرداختن به علم دینی به همین معنای عام آن، یک ضرورت شمرده می‌شود.

از طرف دیگر رواج اندیشه سکولاریستی در علم، به مرور فضای علم را به سمتی کشانده که از بسیاری ارزش‌های اولیه خالی شده و خلل‌های اساسی، هم در علمیت و هم در نحوه کاربرد آن ایجاد نموده است. در مورد مضار علم سکولار، دکتر گلشنی هم در کتاب **از علم سکولار تا علم دینی** هم در چند مقاله دیگر ضمن بیان سیر تاریخی خروج علم از مسیر اصیل خود، به تفصیل به مواردی اشاره کرده است. از منظر ایشان، علم سکولار امروز در چهارچوبی قرار دارد که واجد مشخصات زیر است: ۱. طرد هرگونه دانشی که ریشه در حواس ندارد. بدین ترتیب متافیزیک و معرفت مبتنی بر وحی نفی می‌شود؛ ۲. نادیده‌گرفتن سطوح بالاتر هستی؛ ۳. نادیده‌گرفتن ارزش‌های اخلاقی در کار علمی؛ ۴. غفلت از آثار تخریبی علم؛ ۵. غفلت از دیدگاه کل‌نگر نسبت به عالم هستی؛ ۶. ندیدن دغدغه‌های بنیادی انسان. ایشان در کتاب **از علم سکولار تا علم دینی** در مورد پیامدهای جایگزینی علم دینی با علم سکولار در جوامع اسلامی، به «رواج علم‌زدگی»، «ایجاد بحران هویت» به واسطه مقهورشدن در

مقابل پیشرفت‌های علمی غرب، «رواج نسبی‌گرایی در معتقدات دینی»، «منحصر کردن دین به امور اخروی و اخلاقی و آیینی» و ... اشاره می‌کند. از این منظر، راه حل این مشکلات، بازگشت به فرهنگ و هویت خویش، بازیابی اندیشه‌های اصیل اسلامی در باب علم و تلاش برای حرکت در راستای علم دینی است (همو، ۱۳۸۵).

امروز ترویج این فکر که علم برای بشر کفایت نمی‌کند و باید از دین مدد جست و همچنین اصلاح تفکر رایج، ضروری است و آن مستلزم جهاد فرهنگی است. علاج علم‌سالاری رایج آن است که یک جریان قوی فکری، وضعیت قضایا را تبیین کند و حدود علم را مبرهن سازد و روشن کند که علم و دین یک مبنا دارند و علم بدون متافیزیک توجیهی ندارد. همچنین روشن کنه که علم، مشکل‌گشای همه چیز نیست و محدودیت‌های خودش را دارد و با تور علوم تجربی فقط اشیای خاصی را می‌توان صید کرد و اشیای ظریف‌تر از دسترس علوم تجربی بیرون‌اند. به علاوه توجیه خود علوم تجربی و موفقیت‌های آن نیازمند یک چارچوب متافیزیکی است؛ به عبارت دیگر جهان ما یک جهان یک‌بعدی نیست و بیش از یک راه برای نگاه کردن به آن وجود دارد. در جهان چندبعدی، منظرهای مختلف ناسازگار نیستند، بلکه مکمل یکدیگرند؛ بنابراین نباید علم را به حال خود رها کرد، بلکه باید از ابزارهای علم در سایه معرفت‌شناسی دینی سود جست (همو، ۱۳۸۹، الف).

۲-۷. قلمرو علم دینی

با تعریف کلانی که دکتر گلشنی از علم دینی ارائه می‌نماید، در واقع هیچ رشته علمی و شاخه معرفتی از حوزه شمول آن خارج نخواهد بود؛ لذا هم علوم

طبیعی و هم علوم انسانی به معنای عام آنها، در گستره علم دینی قابل تعریف هستند. هر معرفتی را به نسبتی که در فرایند پیش‌برد خود صبغه‌ای از پیش‌فرض‌های متافیزیکی داشته باشد، می‌توان ناظر به چهارچوب جهان‌بینی دین تعریف کرد. در این نسبت، طبیعتاً علوم انسانی و اجتماعی بیشتر و علوم طبیعی، به‌خصوص در سطوح جزئی و غیرکلان و محدود به داده‌های مشاهدتی، کمتر تحت تأثیر قرار خواهند گرفت: «به‌طور خلاصه نظر ما در مورد علم دینی این است که اولاً آن منحصر به علوم انسانی نیست، بلکه همه علوم را دربر می‌گیرد و ثانیاً دنبال آن است که کلیت قضایای مربوط به جهان طبیعت و انسان را در چارچوب جهان‌بینی الهی ببیند» (همو، ۱۳۸۵، ص ۱۸۲).

البته در میان آثار دکتر گلشنی، به‌خصوص در مثال‌ها و مصادیقی که برای تأیید بخش‌های مختلف نظریه خود بیان می‌کنند، به علوم طبیعی بسیار بیشتر از علوم انسانی توجه شده است. خود ایشان در مورد این موضوع، ضمن تصریح بر شمول نظریه خود بر تمامی شاخه‌های علمی به‌خصوص علوم انسانی، یکی از انگیزه‌های خود را برای پرداختن بیشتر به علوم طبیعی، مقابله با دیدگاه رایجی می‌داند که سعی دارد علوم طبیعی را به نحوی از چرخه مباحث در باب علم پنی خارج کند؛ حال آنکه به عقیده ایشان، حتماً علوم طبیعی از حاکم‌شدن متافیزیک دینی، تأثیرات عمیق خواهند پذیرفت.^۱ ایشان در باب اسلامی‌سازی علوم انسانی، ملاحظات قابل توجهی دارند که در یکی از مصاحبه‌های نگارنده با ایشان،^۲ به تفصیل به آنها پرداخته شده است. این ملاحظات را می‌توان در چند بند ذیل خلاصه کرد:

الف) ادیان الهی در مورد انسان تأکید ویژه دارند و برای انسان بُعد ویژه‌ای

۱. ر.ک: راحمی، ۱۳۹۲.

۲. همان.

قائل‌اند. علوم انسانی در غرب عمدتاً این ویژگی انسان را نادیده گرفته‌اند و حداکثر با انسان در حد سایر حیوانات برخورد کرده و در بسیاری از موارد یافته‌های علوم تجربی را به علوم انسانی تسری داده‌اند؛

ب) لازم است نظریه‌های رایج در علوم انسانی در پرتو بصیرت‌های حاصل از کتاب و سنت مورد نقد و ارزیابی دقیق قرار گیرند و روی مواردی که با مسلمات اسلامی تعارض دارند کار شود و رخنه‌های علمی و فلسفی آنها مشخص گردد؛
پ) مطالبی که در مورد انسان و جوامع انسانی قابل استخراج از کتاب و سنت و کتب بزرگان گذشته جهان اسلام است، جمع‌آوری شود و مورد بحث و نقد قرار گیرند؛

ت) نظریه‌پردازی در زمینه‌های مختلف علوم انسانی با توجه به منابع غنی اسلامی و کشفیات به‌دست‌آمده در قرون اخیر رونق داده شود. بعضی از نظریه‌های قدیمی مطرح در علوم انسانی همچنان پا برجاست و جهان اسلام، خصوصاً فرهنگ ایرانی، در بعضی از این حوزه‌ها میراث بسیار ارزشمندی دارند؛

ث) در حالی که در مورد بعضی از رشته‌های علوم جدید اتفاق نظر بسیار خوبی درباره بعضی امور وجود دارد، در مورد علوم انسانی این مطلب کاملاً صادق نیست و در بسیاری از رشته‌ها مکاتب مختلف وجود دارد و اتفاق نظر حاصل نیست. استفاده از منابع اسلامی به انتخاب در میان این مکاتب، حتی ارائه مکاتب جدید کمک می‌کند؛

ج) تعامل بین علوم انسانی و علوم محض و فنی که در غرب رایج شده است، جدی گرفته شود و در پرتو بصیرت‌های اسلامی از این تعامل برای غنی‌تر کردن مبانی علم و تکنولوژی استفاده شود.

این ملاحظات نشان می‌دهد که ایشان در حوزه علوم انسانی، هم به اصلاح و

ترمیم ناسازگاری‌های علوم انسانی موجود با منابع دینی تأکید دارند هم به لزوم تولید نظریه در حوزه علوم انسانی، با استفاده از موضوعات روز و مسائل و اصول مصرّح در منابع دینی معتقدند.

۲-۸. کارکردهای علم دینی

دینی‌شدن فرایند علمی با توصیفی که در نظریه دکتر گلشنی ارائه شد، هم موجب پالایش، اصلاح، تکمیل و حتی تسهیل خود فعالیت علمی خواهد بود هم در حوزه کاربرد دست‌آورد‌ها و جهت‌دهی فعالیت‌های علمی در راستای مسئولیت‌های انسانی، موجب اصلاح نگرش‌ها خواهد شد.

هم یک فرد لائیک می‌تواند یک کار مشخص علمی انجام دهد و هم یک فرد مؤمن به خدا. تفاوت اساسی در اهداف و نتایج ظاهر می‌شود. اگر کار علمی در پرتو جهان‌بینی الهی انجام شود، نتیجه‌اش در جهت تأمین نیازهای مادی و معنوی بشر خواهد بود. ولی اگر در پرتو جهان‌بینی سکولار انجام شود، تضمینی بر مخرب‌نبودن آن نخواهد بود. همان‌طور که در قرن اخیر شاهد بعضی کارکردهای مخرب علم بوده‌ایم (همان، ص ۱۷۳).

به عقیده دکتر گلشنی جهان‌بینی حاکم بر علم سکولار، ضمن آنکه حوزه معرفتی بشر را در مادیت خلاصه و دست آن را از ابعاد فوق مادی کوتاه می‌کند، به نوعی احساس اخلاقی انسان معاصر را تضعیف کرده و وسعت دید عالمان را به محدودیتی نامتوازن دچار و علم را در خدمت ثروت و قدرت نامشروع قرار داده است. آثار سوء این نگرش، امروزه هم در محیط زیست و طبیعت بروز کرده هم در روابط انسانی و اجتماعی به‌وضوح قابل مشاهده است. در چنین شرایطی نیازمند جهان‌بینی و چهارچوب نظری منسجمی هستیم که نیازهای مادی و غیرمادی

انسان‌ها را دربر داشته، به پشتوانه اصول مسلم و قابل اتکا، حیات انسانی را به دیگرعناصر جهان هستی پیوند دهد. چنین چارچوب منسجمی، به جز در فرهنگ دینی و مبتنی بر جهان‌بینی توحیدی قابل حصول نخواهد بود (همو، ۱۳۸۹ (ب)).

انحراف در به‌کاربردن نتایج علم و فناوری و بروز اختلال در فضای زیست مادی و معنوی بشر، مشکل بزرگی است که ناشی از جهت‌گیری علم از نظام‌های ارزشی نامتوازن و مخدوش بوده است.

در ادیان ابراهیمی، انسان خلیفه خداوند در زمین و مسئول عمران آن معرفی شده است. از اینجاست که در احادیث اسلامی، علم توأم با ایمان وسیله عمران و سعادت معرفی شده است. از علی علیه السلام روایت شده است که: "و بالایمان یُعمر العلم: و به وسیله ایمان علم آباد می‌شود!" بنابراین باید از ابزارهای علم در پرتو جهان‌بینی دینی استفاده کرد. شرکت دانشمندان در طرح‌هایی که منجر به تخریب محیط زیست یا نابودی انسان‌ها شده است، نشانه خوبی از علمی است که جهت‌گیری درستی نداشته است (همو، ۱۳۸۵، ص ۱۷۴).

از طرف دیگر از دیدگاه دکتر گلشنی علم رایج موجود، توان پاسخ‌گویی به پرسش‌های بنیادی بشر را نداشته، عملاً بشر را از اندیشیدن در باب کلان‌ترین مفاهیم حاکم بر حیات مادی و معنوی خود غافل کرده است. یکی از کارکردهای علم دینی، آزادکردن انسان از این غفلت‌زدگی مخرب است.

علم رایج، به علت ظرفیت محدودش نمی‌تواند به همه دغدغه‌های انسانی پاسخ دهد و مخصوصاً نمی‌تواند چیزی در مورد دغدغه‌های بشر - مانند از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود و به کجا می‌روم - بگوید. دیدگاه حاکم بر علم روز، نه تنها این دغدغه‌ها را بی‌پاسخ می‌گذارد، بلکه اعتبار آنها را نفی می‌کند. با این بینش، زندگی معنای خود را از دست می‌دهد و انسان‌های امروزی، تحت

فشار فناوری و رفاه مادی‌اند و این، باعث نادیده‌گرفتن سعادت معنوی بشر می‌شود. علاج این مشکل، آن است که توجه کنیم دانش علمی تنها دانش معتبر نیست و برای پاسخ‌گویی به این مسائل، به چارچوبی وسیع‌تر نیاز هست (همو، ۱۳۸۹ (الف)، ص ۱۹).

دکتر گلشنی در گامی فراتر مدعی است که اصولاً توضیح توفیق علم در یک چارچوب دینی، سهل‌تر از دیگر چارچوب‌ها خواهد بود؛ چراکه پیش‌برد علم، مستلزم مفروضاتی است که بهترین و ساده‌ترین و قابل‌پذیرش‌ترین تبیین برای آنها در جهان‌بینی خداپاور قابل اکتساب است. وی برای این مدعا چند استدلال بیان می‌کند:

الف) برای کار علمی، قبول می‌کنیم که جهان، منظم و قانونمند است. این را از خود علم نمی‌توان نتیجه گرفت، بلکه نیاز به این فرض داریم که داده‌های علم به همه زمان‌ها و مکان‌ها قابل تسری است و بدون این فرض نمی‌توان یافته‌های علمی را تعمیم داد؛

ب) توفیق ریاضیات در توضیح جهان فیزیکی معجزه‌آمیز به نظر می‌رسد. چرا باید علایم مخلوق ذهن انسان برای کشف اسرار جهان کارگشا باشد و ما را بر تسخیر طبیعت موفق سازد؟ ساده‌ترین فرض این است که ساختار جهان نظام‌مند است و یک هم‌سازی بین ذهن انسان و سایر جهان وجود دارد که انسان را به درک جهان موفق می‌سازد. بدون وجود این دو عامل، علم میسر نمی‌شود. در اینجا این سوال مطرح می‌شود که چرا واقعیت، این نظم درونی را دارد و چرا ذهن انسان می‌تواند آن را درک کند. یک جواب این است که امور این‌گونه هستند. اما این

چیزی نیست که درباره جهان‌شمولی علم به ما اطمینان بدهد. پاسخ قانع‌کننده‌تر این است که وضعیت این چنین است؛ زیرا خداوند آن را چنین ساخته است. این جهشی است از رئالیسم متافیزیکی به خداباوری. به‌طور خلاصه علم مستلزم مفروضاتی است که تنها از خداباوری قابل استنتاج هستند (همو، ۱۳۸۳).

۳. روش‌شناسی علم دینی از منظر دکتر گلشنی

اگرچه دکتر گلشنی در کتاب قرآن و علوم طبیعت به موضوعاتی مانند «مجاری شناخت طبیعت و آفت‌شناسی شناخت» از منظر قرآن پرداخته‌اند، ولی در میان آثار ایشان جایی به صراحت در مورد «روش‌شناسی علم دینی» تحت همین عنوان بحث نشده است. به نظر می‌رسد عدم صراحت در پرداختن به این موضوع از دو رویکرد ایشان در این باب سرچشمه می‌گیرد: نخست از رویکرد کلانی که ایشان در بیان نظریه خود برگزیده‌اند و بر مبنای آن، ساختار تبیینی نظریه خود را بر خلاف روند رایج، با جزئیات کلاسیک و پرحاشیه تئوریک همراه نکرده و نیازی به تفصیل بیشتر نمی‌بینند؛ دوم از اعتقاد ایشان به عدم بروز تغییرات قابل توجه در روش علمی، در صورت حاکم‌شدن متافیزیک دینی بر آن.

ایشان معتقدند حاکم شدن جهان‌بینی توحیدی بر فعالیت علمی به معنای بازآفرینی یک مدل جدید برای تولید علم و نفی روش یا طرد موضوعات و مسائل مطرح در فضای علم موجود نیست. هدف علم دینی، از یک طرف «پیرایش علم از پیش‌فرض‌های سکولار در حوزه نظر» و از طرف دیگر «جهت‌دهی به فعالیت علمی در راستای کاربرد نتایج آن به صورت درست و

منطبق با مسئولیت انسانی، در عرصه عمل^۱ است. لازمه این پیرایش، تغییر دادن جزئیات مسائل و سطوح رویین فعالیت علمی و محدود کردن آنها با آیین‌های تحمیلی یا ساختارهای بیرونی نیست؛ به این معنا که دینی شدن متافیزیک علمی لزوماً به نفی فرایندهای موجود در متدولوژی علمی منجر نخواهد شد. البته ممکن است برخی مبانی روشی که در تضاد با متافیزیک دینی هستند، تحت تأثیر تحول در پیش‌فرض‌ها تغییر یابند؛ لیکن این تغییرات حداکثر تحت عنوان برخی ملاحظات روش‌شناختی در این باب قابل طرح خواهند بود.^۱

به نظر من منشأ تعارضات میان علم و دین، دخالت‌های نابجایی است که دو طرف در کار هم کرده‌اند. اگر از این موضوع پرهیز شود، فقط حوزه‌های خیلی بنیادی می‌ماند که اتفاقاً ثابت شده در این حوزه‌ها علم نتوانسته حرف آخر را بزند و دین هم اگر بخواهد روش خود را حفظ کند باید اجازه بدهد که علم کار خودش را بکند، بدون اینکه نتیجه‌گیری علمی در مورد مسائل بنیادی نهایی تلقی شود (همو، ۱۳۷۹ (ب)).

از نظر دکتر گلشنی اصولاً تأکید بر پرداختن به این‌گونه تفصیلات، به‌مرور موجب محدود شدن فعالیت علمی و سلب کردن آزادی‌های دانشمندان و از بین رفتن زایش و خلاقیت علمی خواهد شد. در واقع ایشان معتقدند دین بنای ورود به این سطح از جزئیات را ندارد و تنها با تعیین معیارهای کلی و جهت‌گیری‌های بنیادی برای علم در حوزه معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی، فعالیت علمی را، چه در علوم طبیعی و چه در علوم اجتماعی، به انسان واگذار کرده است؛ به بیان دیگر برای دستیابی به علم دینی، نباید به تضییق و تحدید علم، چه در بُعد روش و چه در ابعاد دیگر بپردازیم؛ بلکه باید یک فهم موسّع و حداکثری از دین داشته باشیم.

۱. ر.ک: راحمی، ۱۳۹۲.

دین، به واسطه ارزشی که برای تلاش علمی انسان‌ها قائل شده و هرگونه تلاش برای رفع نیازهای انسانی و کشف ناشناخته‌ها و دستیابی به دانش را عبادت می‌داند، درواقع بستر مناسب برای ورود علم به فضای دینی را بازگذاشته است. معیار نهایی این است که اولاً اصول کلی و متافیزیک حاکم بر علم، مستخرج از دین باشد؛ ثانیاً نتایج و آثار نهایی هم با مسلمات دینی ناسازگار نباشند. اگر هم برخی ملاحظات روش‌شناختی در باب علم دینی موجود باشد، مربوط به مواردی خواهد بود که روش علمی با اصول جهان‌بینی توحیدی یا موازین اخلاقی مندرج در متن دین، ناسازگار باشد. خارج از این حوزه، حتی اگر توصیه‌های روش‌شناختی مبتنی بر منطق‌های مختلف در هر حوزه علمی ارائه شود، ربطی به دینی‌بودن یا دینی‌نبودن آن نخواهد داشت.

ایشان از نظر تئوریک، روش علمی را تلفیقی از «مشاهده و تجربه» در کنار «عقل به معنای عام آن» می‌دانند. البته ایشان به شهود هم به عنوان یکی از مجاری شناخت اشاره دارند که مانند دو مجرای دیگر از عمومیت برخوردار نیست؛ ولی از نظر اعتبارداشتن، در ردیف آنهاست (همو، ۱۳۸۴ (الف)). به بیان دکتر گلشنی اگرچه در طول تاریخ، مکاتب و اندیشه‌های مختلف در پیش‌برد نظریه‌های خود وزن متفاوتی برای هر یک از این سه قائل شده‌اند؛ ولی آنچه علم را به مرزهای کنونی خود رسانده است، نهایتاً تلفیقی از همین عناصر بوده است.

علم دینی نیز در نهایت از همین عناصر در پیش‌برد خود استفاده خواهد کرد. دین در این حوزه، هم به مشاهده و تجربه اعتبار بخشیده است هم عقل را در معانی مختلف آن معتبر دانسته است. نقش نصوص دینی هم در این عرصه، عمدتاً تبیین ثابتاتی در باب اصول جهان‌بینی و معرفت‌شناسی است؛ ضمن اینکه

برخی موازین اخلاقی کلان را نیز در این راستا وضع کرده است. فارغ از اینها دیگر حرکت در این جاده و کاربرست این عناصر در راستای تحقق اهداف علمی بر عهده خود انسان‌ها خواهد بود (همو، ۱۳۷۹ (ب)).

به‌طور کلی در لثار دکتر گلشنی به‌خصوص کتاب **قرآن و علوم طبیعت** مباحثی طرح شده است که با عنایت به آنها، به نوعی می‌توان برخی ملاحظات روش‌شناختی را در این زمینه استخراج نمود. در فصل آخر کتاب مذکور، ایشان با تسلط تحسین برانگیزی، آیات قرآن و روایات معصومان را برای تبیین اندیشه اسلام در این زمینه، تحلیل کرده و ناظر به مقوله «شناخت طبیعت از منظر قرآن کریم»، آیات و احادیثی را انتخاب، دسته‌بندی و تبویب کرده است.^۱

البته چون این فصل، با هدف پرداختن مستقیم به موضوع «روش‌شناسی» تنظیم نشده است، نمی‌توان آن را به صورت مشخص در این راستا دانست؛ ولی توجه به آن، نوع نگاه نظریه‌پرداز در این باب را تا حد زیادی مشخص می‌کند؛ به‌خصوص در بخشی که ایشان به مجاری و آفات شناخت اشاره و در مورد هر یک به تفصیل مطالبی بیان کرده است، به نظر می‌رسد در صدد بیان مواضع روش‌شناختی خود در حوزه علم دینی بوده‌اند؛ لذا پیش از پرداختن به یک جمع‌بندی از دیدگاه دکتر گلشنی در زمینه روش‌شناسی علم دینی، خلاصه‌ای از

۱. این بخش از دیدگاه دکتر گلشنی از آنجا که ناظر به قرآن کریم تبیین شده است، از عمومیت و اطلاق تئوریک بحث فاصله گرفته و در واقع نوعی بررسی درون‌دینی (اسلامی) در باب اهداف، آثار، مراتب و چگونگی شناخت طبیعت از نظر قرآن است؛ لذا استفاده از آن برای بحث «علم دینی» به معنای عام آن، چندان کارگشا نخواهد بود؛ ولی نوع نگاه ایشان در باب برخی ملاحظات روش‌شناختی موجود در این میان را آشکاتر می‌کند.

مطالب فصل مذکور، جهت دریافت نوع نگاه ایشان در این حوزه، ارائه می‌شود.

۴. ملاحظات روش‌شناختی قرآن و روایات در باب علوم طبیعی

از منظر دکتر گلشنی طبیعت‌شناسی از دیدگاه قرآنی یک مطلوب بالذات نیست؛ بلکه هدف آن، بالابردن معرفت انسان‌ها نسبت به خالق و قادرساختن آنها در استفاده از امکانات الهی برای سعادت انسانی است. خداوند نیز استعداد این شناخت را در وجود انسان به ودیعه نهاده و این امکان را برای انسان فراهم کرده است. بر این مبنا برخی اهداف میانی برای شناخت طبیعت در قرآن طرح شده است که از آن میان می‌توان به «کشف مبدأ پیدایش و نحوه تکون موجودات و پدیده‌ها، کشف نظم و انسجام و هدف‌داری در طبیعت و استفاده مشروع از امکانات طبیعی که خداوند برای بشر فراهم کرده است (تکنولوژی در خدمت اهداف الهی)» اشاره کرد.

وی در باب «مجاری شناخت طبیعت» یا به تعبیر دیگر ابزارهای روش‌شناختی مدنظر قرآن برای شناخت طبیعت، با استفاده از آیات و روایات متعدد، این‌گونه استدلال می‌کند:

مجاری شناخت طبیعت عبارت‌اند از: ۱. حواس ظاهری که با آنها مشاهده و تجربه صورت می‌گیرد؛ ۲. عقل منزّه از شوائب (غالب بر هوی و هوس‌ها و آزاد از تقلیدهای کورکورانه) (همو، ۱۳۸۴ (الف)، ص ۱۳۸).

به عقیده ایشان از نظر قرآن، اگرچه حواس ظاهری ابزار اولیه برای برخی از معلومات هستند، لیکن شناخت‌هایی که از مبادی حسی شروع می‌شوند، باید با تفکر و تعقل همراه شوند تا قوه عاقله انسان بتواند این شواهد را به هم ربط

داده، به تفسیر جهان پردازد (همان، ص ۱۵۰). ایشان ضمناً با استناد به برخی آیات قرآن، اشاره می‌کند که تمام شناخت‌های ما مبدأ حسی ندارند؛ منشأ برخی از آنها غیرحسی است. چه اینکه در برخی آیات، منطق کسانی که تنها محسوسات را تکیه‌گاه خود قرار داده‌اند محکوم می‌شود:

متأسفانه در قرون اخیر، برخی از متفکران مسلمان این فکر را رواج داده‌اند که تجربه تنها راه به‌دست‌آوردن معرفت است و مطالعه تجربی کتاب طبیعت، به‌تنهایی ما را به معرفت خداوند نایل می‌سازد. [...] ولی ما اعتقاد داریم که اولاً همه اطلاعات ما در طبیعت منشأ حسی ندارند و ثانیاً مشاهدات و تجربیات ما بدون تکیه به اصول عقلی هرگز منشأ هیچ‌گونه علمی نخواهند شد. [...] به علاوه علم امروز تنها اسماً شامل مسائلی می‌شود که با روش تجربی قابل بررسی هستند، و الا فی الواقع شامل بسیاری عناصری است که مستقیماً از حس نتیجه نشده‌اند. در حقیقت می‌توان گفت که در تمامی علوم طبیعی، شناخت ما بر مبنای استنباط از روی آثار است و هیچ کدام از قوانین فیزیکی و شیمیایی را مستقیماً از تجربه به دست نیاورده‌ایم و درواقع آنها بر مبنای استنتاجات عقلی به دست آمده‌اند (همان، ص ۱۵۶).

ایشان ضمناً به نقش «وحی» در شناخت طبیعت، به عنوان یک منبع مستقل برای شناخت اشاره می‌کند و همچنین با استناد به قرآن، ذومراتب بودن وحی را به *الهام* که پایین‌تر از آن است، تسری می‌دهد. بر این مبنای برخی از حدّ‌اعلای تولنایی در درک الهامات برخوردارند و بدون طلب و فکر، حقایق به صورت برق‌آسا بر آنان ظاهر می‌شوند و برخی که در حد پایین‌تری قرار دارند، به علت ممارست در ارتباط با مسائل یک موضوع خاص، مطالب جدید و نوظهوری بر آنان منکشف می‌شود؛ چه اینکه برخی از علمای طبیعی معاصر هم به وجود این

قوه اعتراف کرده‌اند. بر مبنای این دیدگاه، وحی به انسان‌های خاص از حیث نقلی و الهامات هم در موارد خاص برای دانشمندان، به صورت غیرعمومی، جزو مجاری شناخت هستند. البته ایشان این مجاری شناخت را، در ردیف مشاهده و تعقل قرار نمی‌دهد:

گرچه الهام و اشراق وسیله‌ای برای کسب معارف است، اما این دریچه به روی همه کس و در همه اوقات باز نیست. راهی که برای همه باز است و باید از آن برای شناخت طبیعت به‌طور مستمر استفاده کنند، استفاده از مشاهده و تفکر است و البته برای اینکه این راه منتهی به نتیجه صحیح شود، باید شرایطی صدق کند (همان، ص ۱۷۳).

ایشان ضمناً معتقد است مراتب شناخت از منظر قرآن متفاوت‌اند و با مقایسه آیات مربوط به معرفت طبیعت در قرآن می‌توان نشان داد که اولاً برای فهم یک پدیده سطوح مختلفی قابل تصور است؛ ثانیاً درک مسائل مختلف در طبیعت، مقدمات متفاوتی را نیاز خواهد داشت؛ ثالثاً دانشمندان در این راستا باید هرچه بیشتر خود را به خصوصیات که در قرآن برای اهل معرفت اشاره شده است نزدیک کنند.

این خصوصیات را می‌توان در سه مقوله زیر خلاصه کرد: داشتن پشتوانه علمی، تعقل، ایمان و تقوا (همان، ص ۱۸۵).

ایشان همچنین به تفصیل به موانع و آفات شناخت از منظر قرآن اشاره و هر کدام از موارد را به استناد برخی از آیات و روایات، تشریح می‌کند. این موانع و آفات عبارت‌اند از بی‌ایمان، وجود عوامل منحرف‌کننده عقل مانند هوی و هوس و آرزوها و استکبار و تعصب بی‌جا و عجله در قضاوت و...، جهل و سطحی‌نگری و پیروی از ظن و همچنین طالب یا پذیرای حق نبودن (همان، ص ۲۱۵-۱۹۱).

اما در پایان دکتر گلشنی سعی می‌کند با استفاده از آیات قرآن، برخی اصول

راهنما برای پژوهش علمی را نیز به شکل کلی استخراج کند. استدلال نویسنده در این زمینه می‌تواند تا حدی مبین دیدگاه ایشان در باب روش‌شناسی علم دینی (علم اسلامی) باشد:

قبلاً متذکر شدیم که قرآن یک کتاب علوم طبیعی نیست، بلکه یک کتاب هدایت است و اگر از پدیده‌های طبیعی صحبت می‌کند، به خاطر آن است که از طریق آنها به هدایت انسان کمک کند. همچنین توضیح دادیم که خداوند این استعداد را در بشر گذاشته است که با کوشش خود و استمداد از فیض الهی به تدریج به حقایق بسیاری از آیات آفاقی و انفسی دست یابد و بدین طریق گامی در جهت نزدیکی به خالق بردارد. حال می‌خواهیم بگوییم که چون طبق آیات شریفه (نحل: ۸۹/ انعام: ۳۸) قرآن متکفل هدایت بشر در جمیع ابعاد زندگی است، بنابراین انتظار می‌رود اصول راهنما در پژوهش‌های علوم طبیعی را نیز بتوان از آن استنتاج نمود. ما با استنباط از قرآن کریم معتقدیم که علاوه بر اصول متعارفه منطقی نظیر اصل عدم تناقض اصول زیر باید راهنمای پژوهش‌های علمی قرار گیرند (همان، ص ۲۱۶).

اصول مذکور عبارت‌اند از:

۱. اعتقاد راسخ به توحید در نتیجه آن اعتقاد به وجود نظم در پدیده‌های طبیعی، هماهنگی بین اجزای مختلف طبیعت و هدف‌دار بودن آن و همچنین به دست آوردن نگرش توحیدی نسبت به علوم مختلف و پرهیز از تشتت معرفت در نتیجه تخصصی‌شدن؛ ۲. اعتقاد به واقعیت دنیای خارجی (رئالیسم هستی‌شناختی)؛ ۳. ایمان به غیب و محدود بودن دانش بشری - باعث محدود نمودن ذهن در محسوسات شده و ضمناً موجب می‌شود هیچ‌گاه احساس نکنیم که به تمام حقایق دست یافته‌ایم؛ ۴. اعتقاد به اسباب و مسببات علیت

عمومی و فروع لاینفک آن شامل ضرورت علی و معلولی و سنخیت علت و معلول (همان، ص ۲۴۸-۲۱۶).

در یک جمع‌بندی کلی در باب دیدگاه گلشنی در مورد روش‌شناسی علم دینی می‌توان گفت ایشان به جز در مورد مجاری شناخت و آفات معرفت علمی از منظر قرآن، در هیچ یک از آثار خود به صورت مبسوط به مسئله روش علمی و اجزای آن نپرداخته‌اند. از منظر ایشان علم در طول تاریخ، در یک نگاه کلان از ابزارها و مجاری یکسانی برای پیشرفت بهره برده است. اگرچه در مواضع تاریخی مختلف، تحت تأثیر مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی حاکم بر مکاتب متفاوت، به برخی از این ابزارها و نوع استفاده از آنان توجه بیشتری شده، آنچه در مجموع مورد توجه دانشمندان، به‌خصوص در علوم طبیعی بوده، تلفیقی از مشاهده و تجربه در کنار تفکر و تعقل و همچنین همراهی شهود و الهام علمی، برای ساختن نظریات و تعمیم تجربیات بوده است. از این منظر، دینی‌شدن علم هم تغییر چندانی در فضای روشی علم ایجاد نخواهد کرد.

آنچه دین در این زمینه ارائه می‌کند، اولاً برخی اصول راهنما و متافیزیکی است که با اعتقاد و ایمان به آنها، صبغه فعالیت علمی دانشمندان متحول خواهد شد؛ ثانیاً برخی موازین اخلاقی و عملی است که موجب پالایش فرایند علمی از آفات پیش‌رو در حوزه نظر و عمل خواهد شد. مثلاً اگر بخواهیم در حوزه علوم طبیعی، دانشی سازگار با اسلام در اختیار داشته باشیم، باید اولاً دانشمندان این حوزه را نسبت به اندیشه اصیل حاکم بر دین آگاه کرده، آنان را در فضای جهان‌بینی دینی و موازین و اصول اساسی آن قرار دهیم. چنین دانشمندی، در صورت اشراف بر موازین اصولی دین می‌تواند اولاً دانش موجود را از این حیث بررسی کرده، نتایجی را که مبتنی بر جهان‌بینی و متافیزیک ناسازگار با دین تحصیل شده‌اند، از چرخه علمی پالایش نماید.

ضمناً در مواجهه با مسائل جدید یا در بازنگری مسائل و موضوعات مطرح و داوری میان نظریات مختلف، می‌تواند مبتنی بر متافیزیک دینی، مشاهدات و تجربیات را بازبینی کند و یا با استفاده از تعقل و تفکر - که با موازین اخلاقی دین تنظیم شده و با تقوا و تزکیه پیرایش شده است - به طراحی و تبیین نظریات دست بزند؛ اما در اموری که متون دینی، مواضع روشن و صریحی نسبت به آنها دارند، عالمان هر رشته با اشرافی که نسبت به متون دینی کسب خواهند کرد و همچنین آشنایی که با زبان دین و نحوه فهم و تفسیر متون دینی به دست آورده‌اند، می‌توانند نظریات دین را نیز در حوزه مذکور استخراج و در چرخه فعالیت علمی خود وارد کنند. در این سطح، متون دینی خود یک منبع معرفتی خواهند بود.^۱

لذا در این چرخه، روش علمی تغییری نیافته است و در پی آن، تضارب فکری و تعارضات سازنده‌ای که موجب پیشرفت و ارتقای علم بوده‌اند، محدود نخواهد شد. آنچه تغییر می‌کند، هدف و انگیزه دانشمندان، متافیزیک و جهان‌بینی حاکم بر علم و عالمان، موازین و آداب اخلاقی مورد توجه در فرایند علمی و

۱ دکتر گلشنی به صورت صریح در آثار یا مصاحبه‌های خود از «نقل» به عنوان یکی از مجاری شناخت یا منابع معرفت اسم نبرده‌اند. این مسئله به تعبیر خود ایشان، جهت‌گرایز از افراط‌گرایانی بوده است که در تلاش برای استخراج همه موضوعات، مسائل و گزاره‌های علمی از درون قرآن یا منابع دینی هستند و آن را در پوشش توجه به «نقل» تعبیر می‌کنند. آنچه از میان آثار ایشان در باب «نقل» می‌توان یافت، توجهی است که در برخی از آثار به مسئله حجیت و اعتبار وحی داشته‌اند و آن را مفید یقین و معرفت برای بشر دانسته‌اند؛ لیکن ایشان در مصاحبه شفاهی نگارنده با وی (مورخ ۹۲/۰۳/۲۶) در مجموع بیان داشتند که معتقدند «نقل» در سه ساحت در فضای علم دینی نقش ایفا خواهد نمود: اولاً در استخراج پیش‌فرض‌ها و مبانی متافیزیکی از دین که در واقع حاکم بر علم دینی خواهد بود؛ ثانیاً در ساحت تعریف و طراحی موضوعات و مسائلی برای علم مانند تعبیر قرآن به شفا بودن غسل برای انسان که می‌تواند موضوع مطالعات و پژوهش‌های علمی وسیع در حوزه‌های مختلف پزشکی باشد؛ ثالثاً در طراحی اصولی علمی در برخی از علوم خاص که بر روی آنها بین تمام تعابیر و برداشت‌های عالمان از دین، اشتراک نظر باشد؛ مثلاً اصل تحریم ربا در علم اقتصاد که می‌تواند به عنوان یک اصل مورد توجه دانشمندان علم اقتصاد قرار گیرد. البته روشن است که «نقل» به عنوان یک ابزار معرفت، در علوم انسانی نقش مؤثرتری خواهد داشت تا علوم طبیعی.

نهایتاً برخی جهات کاربردی علم است.

جمع‌بندی

دکتر گلشنی در پرداختن به موضوع علم دینی، رویکردی غیر تفصیلی دارد؛ به نحوی که به شکلی آگاهانه، در غالب مقولات نظری، در سطحی رویین و کلی نظریه خود را طرح و از ورود به جزئیات و تبیین تفصیلی مقولات از نظر تئوریک پرهیز کرده است؛ به بیان دیگر در مجموع آثار دکتر گلشنی در این زمینه، به خصوص در مورد موضوع روش‌شناسی، نوعی کلان‌نگری آگاهانه و مدیریت‌شده دیده می‌شود.

به نظر نگارنده این مسئله، ریشه در نوع نگاه دکتر گلشنی به «فعالیت علمی» دارد. ایشان قویاً به لزوم آزادی حداکثری دانشمندان - هم در حوزه عمل هم در حوزه اندیشه - در پیش‌برد فرایند علم باور دارد و بالندگی و رشد واقعی علم را تنها در فضایی آزاد و نامقید به ضوابط و لوازم تحمیلی تئوریک، ممکن می‌داند. از این منظر ایشان در حوزه‌های روشی، مانند منطق تولید نظریات علمی و فرایند داوری و تبیین نظریات، معتقد است باید به کلیات و مسلمات منطقی و روشی اکتفا نموده، خلاقیت دانشمندان را در انتخاب مسیر پیش‌برد علم آزاد گذاشت. ایشان شدیداً با مدل‌هایی که در تلاش برای ساختار بندی و چارچوب‌سازی‌های افراطی برای فعالیت علمی هستند، مخالف است و بروز تفاوت‌های آشکار میان نظریات علمی را ناشی از تفاوت در روش ورود و نوع

نگاه دانشمندان به مسائل می‌بیند و این تفاوت را موجب تعامل و تضارب فکری و پیشرفت گام‌به‌گام به دانش می‌داند.

یکی از نگرانی‌های ایشان در ورود به موضوع علم دینی این است که نگاه‌های افراط‌گرایانه به این موضوع، موجب تحدید گستره علم و زاویه نگاه دانشمندان شده و خلاقیت فزاینده علمی را به وسیله چارچوب‌های صُلب و نامنعطف، محدود کند. تبیین وسیعی که ایشان از قلمرو و گستره دین ارائه می‌نمایند، در واقع تلاشی است برای آنکه علم را در طول دین نشان دهد، نه اینکه آن را محاط در مسیرهای پیش‌ساخته نامتوازن و تحمیلی نماید.

این مسئله را در نوع ورود ایشان به تبیین مجاری، منابع و ابزار شناخت از منظر قرآن کریم نیز می‌توان مشاهده نمود. رویکرد ایشان در این مباحث، در واقع بیان این مطلب است که دین، چگونه افق پیش‌روی دانشمندان را در مسیر پیشرفت علم بازتر می‌کند و چگونه گستره وسیعی از منابع و مجاری شناخت را به آنها توصیه می‌کند که بدون نگاه دینی، بخشی از آنها مغفول یا ناشناخته می‌ماند. آنچه ایشان به عنوان آفات شناخت تبیین می‌کند، هشدار نسبت به اموری است که از منظر ایشان موجب محدود شدن علم و متوقف شدن آن در حصر خودساخته فضای فکری سکولار شده است.

از این منظر، علم دینی در واقع تلاشی است برای بازکردن چشم دانشمندان به حقایق عالم و برداشتن عینک‌های کدر و تک‌بُعدی که دید آنها را نسبت به جهان هستی محدود کرده است، نه اینکه خود، عینکی جدید و با محدودیت‌های متفاوت را به دانشمندان تحمیل کند. اگر تلاش برای تولید علم دینی نیز، مانند

دیگر تلاش‌ها برای جهت‌دار کردن مسیر علمی دانشمندان، به محدودیت علم بینجامد، حتماً مغایر با مقاصد و غایات دین بوده است.

دکتر گلشنی معتقد است علم، مستقل از تمامی ضوابط و لوازم آن، یک فعالیت انسانی است و طبعاً واجد پیچیدگی‌ها و ابعاد شگفت‌انگیز وجود انسان، به عنوان مخلوق ذی‌شعور الهی خواهد بود. اگر طراحی چارچوب‌های روشی برای علم، تلاشی برای ترسیم و توصیف چگونگی فعالیت انسان در این حوزه و شناخت نقاط قوت و ضعف آن برای اصلاح و تعدیل در راستای مبانی منطقی باشد، امر مثبتی است؛ ولی اگر همین چارچوب‌ها، در صدد تحدید قوای انسانی و منحصر کردن آن در یک مسیر نامنعطف باشند، قطعاً به افول فعالیت علمی خواهد انجامید. از این منظر، پرداختن به جزئیات تفصیلی در حوزه روش‌شناسی و دسته‌بندی‌های متعدد و تفکیک مواضع مختلف از یکدیگر و تمرکز بر خط‌کشی‌های خودساخته‌ای که دانشمندان در مسیر تولید علم، توجهی به آنها نداشته‌اند، کمکی به پیش‌برد علم نخواهد کرد.

شواهد دیگری از این نوع نگاه را در بخش‌های مختلف آثار دکتر گلشنی می‌توان یافت؛ برای مثال ایشان بارها تأکید می‌کنند که مخالف تخصص‌گرایی رایج در علوم موجود و طبقه‌بندی افراطی دانش‌ها و تفکیک حوزه‌های مختلف علمی از یکدیگر هستند؛ چراکه این امر، موجب قشری شدن نگاه دانشمندان و عدم توجه آنان به دیگر حقایق پیرامونی شده و به نوعی مسیر حرکت علمی آنان را در راستای حوزه تخصصی مورد مطالعه آنها قطبی خواهد نمود. این تفکیک و طبقه‌بندی علوم، در واقع نگاه کل‌نگر دانشمندان را محدود به یک زاویه یا الگوی خاص می‌کند (گلشنی، ۱۳۸۹). این شواهد نشان می‌دهند که دکتر گلشنی در تمام حوزه‌ها به دنبال توسعه افق نگاه دانشمندان و آزاد کردن آنان از قیود غیرعلمی

است که هر کدام به شکلی بر مسیر فرایند علمی سایه انداخته‌اند. از منحصر شدن در پارادایم‌های فکریِ پیشینی تا مقید شدن به ضوابطِ روشیِ تحمیلی.

به نظر نگارنده، مستقل از انتقادات جدی که دکتر گلشنی به نوع نگاه فایراند در عقلانیت علمی و دیدگاه نسبی‌گرایانه وی به معرفت دارد، در این زمینه خاص، نگاه ایشان تا حدودی به نوع نگاه فایراند نزدیک است. آنچه فایراند را - البته به شکلی افراطی - به مقابله با مکانیسم‌های روشی حاکم بر علم پوزیتیویستی رایج تحریک کرد، همین دغدغه وی برای آزادسازی علم و پرهیز از انحصار آن در سنت‌ها و عقلانیت‌های نامتوزان بود. البته شایان ذکر است دکتر گلشنی موافق آنارشیزم روشی در فضای علمی نیست. آنچه ایشان نفی می‌کند، پرداختن تفصیلی و افراطی به جزئیات روش‌شناختی برای شاخه‌های مختلف علوم است.^۱

ایشان معتقد است دأبِ دین، ورود به جزئیات مسیر معرفتی انسان نیست. دین، مسیر هدایت انسان و اصول اولیه فکری او را ترسیم کرده و او را برای شناخت هستی و کسب معارف بیشتر و پیشرفت در زندگی دنیوی و اخروی خود، تا حد قابل توجی، مختار و آزاد گذاشته است؛ لذا نباید به نام دینی کردن علم، چارچوب‌های روشی مدنظر خود را به دانش‌های مختلف تحمیل کنیم. از منظر ایشان این کار اولاً کمکی به پیش‌برد علم نمی‌کند و اصولاً تولید جرایان‌های علمی با چنین دیدگاه‌های ضیق و محدودکننده‌ای ممکن نیست؛ ثانیاً

۱. ر.ک: راحمی، ۱۳۹۲.

اگر چنین چیزی ممکن باشد، اساساً مطلوب و راهگشا نخواهد بود. باید علم دینی را به گونه‌ای تعریف کنیم که سنت‌های متفاوت و بعضاً متعارض علمی با حداقل محدودیت‌های ساختاری بتوانند در قالب دین توسعه پیدا کرده، هر کدام نقاط قوت موجود در ساختار روش‌شناختی خود را به فعلیت برسانند. منافع ناشی از تضارب فکری میان سنت‌ها و رویکردهای مختلف علمی، در مجموع بشر را گام‌به‌گام به حقیقت نزدیک خواهد نمود.

بر همین سیاق دکتر گلشنی از نظر اجرایی نیز معتقد است برای اسلامی‌سازی علوم اولاً باید دانشمندان را در فضای معارف دینی قرار داد تا به نوعی مبانی متافیزیکی ذهن آنها با جهت‌گیری‌های دینی همسو شود؛ لذا دانشمندان حوزه‌های مختلف، باید در سطوح متفاوتی - به نسبت موضوع علمی که در آن فعالیت می‌کنند - نسبت به متون دینی و روش فهم آنها و روح حاکم بر معارف دین آشنا شوند. سپس در یک همکاری با دانشمندان علوم دینی که قدرت فهم اجتهادی و استنباط نظریات دین در موضوعات مختلف از منابع دینی را داشته باشند - البته آنها نیز باید تا حدودی با فضای علوم طبیعی و انسانی روز آشنا شده باشند - به تحلیل و غربال‌گری گزاره‌های موجود در علوم مختلف پردازند و آنچه را ناسازگار با دین به معنای عام باشد، به همراه ملحقیات و لوازم آن، از مجموعه علوم خارج کنند. برای تولید و تأسیس استقلال علمی دینی نیز همین که دانشمندانی با آگاهی نسبت به معارف دین و قدرت فهم متون دینی، سراغ مسائل و موضوعات مختلف مطرح در یک شاخه علمی رفته و مبتنی بر روش معقول و رایج علمی به نظریه‌پردازی و تبیین دیدگاه خود پردازند، عملاً در مسیر تولید علم دینی قرار گرفته‌اند.

لذا به نظر می‌رسد چیزی که بسیاری از منتقدان نظریه دکتر گلشنی در نظر نگرفته‌اند، این است که رویکرد غیرتفصیلی و کلان‌نگر موجود در نظریه ایشان جزئی از نظریه و یک انتخاب تئوریک از طرف نظریه‌پرداز است. ایشان با این رویکرد غیرتفصیلی، در واقع موضع خود را در باب نوع نگرش به موضوع علم دینی و سبک پیگیری عملیاتی آن روشن کرده‌اند؛ لذا اگر نقدی در مورد ساختار نظریه ایشان صورت می‌گیرد، باید این عنصر اساسی نظریه ایشان نیز مورد توجه بوده، انتظار از ایشان برای تبیین جزئیات بیشتر از اجرای نظریه، باید با لحاظ این رویکرد صورت پذیرد. حال آنکه برخی منتقدان بدون توجه به این رویکرد کلان، نظریه ایشان را مبهم یا کلی قلمداد کرده‌اند و برخی نیز در پی این کلان‌نگری و عدم ورود تفصیلی به جزئیات دچار سوء برداشت از جوانب مختلف نظریه ایشان شده و بر مبنای همین سوء برداشت‌ها نظریه وی را نقد کرده‌اند. اینکه برخی نظریه ایشان را واجد نوعی از نسبت‌گرایی دانسته یا برخی پا را فراتر نهاده و آن را به نوعی از پوزیتویسم نسبت داده‌اند یا اینکه برخی نظریه ایشان را منحصر در علوم طبیعی دانسته و علوم انسانی را از شمول آن خارج کرده‌اند و بسیاری از انتقادهای دیگر از این قبیل، از نظر نگارنده ناشی از همین سوء برداشت‌هاست.

منابع

۱. گلشنی، مهدی؛ **از علم سکولار تا علم دینی**؛ چاپ پنجم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰ (الف).
۲. _____؛ **قرآن و علوم طبیعت**؛ چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۴ (الف).
۳. _____؛ **آیا علم می تواند دین را نادیده بگیرد**؛ ترجمه بتول نجفی؛ چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۷.
۴. _____؛ **تحلیلی از دیدگاه‌های فلسفی فیزیکدانان معاصر**؛ چاپ پنجم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰ (ب).
۵. _____؛ **علم و معنویت در آستانه قرن بیست و یکم**؛ چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹ (الف).
۶. _____؛ **علم، دین و فلسفه**؛ چاپ اول، تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۹۳.
۷. _____؛ **«نقش متافیزیک در ربط دادن علم به دین»**؛ نامه علم و دین، ش ۲۱-۲۴، پاییز ۱۳۸۲ و تابستان ۱۳۸۳، ص ۲۹-۳۶.
۸. _____؛ **«آیا علم و دین به دو فرهنگ متفاوت تعلق دارند؟»**؛ فصلنامه اسراء، سال چهارم، ش ۲، ۱۳۹۰ (ج)، ص ۲۳-۳۶.
۹. _____؛ **«چرا علم دینی»**؛ فصلنامه اسراء، سال ۳، ش ۲، زمستان ۱۳۸۹ (الف)، ص ۱۵-۲۶.
۱۰. _____؛ **«جریان زیرزمینی ذهن او ۲»**؛ بازتاب اندیشه، ش ۶۵، ۱۳۸۴ (ب)، ص ۱۴-۲۰.

۱۱. _____؛ «علم آینده چهارچوبی جامع تر نیاز دارد»؛ فصلنامه ذهن، ش ۴۲، تابستان ۱۳۸۹ (ب)، ص ۵-۱۸.
۱۲. _____؛ «گفتگوی علم و دین»؛ بازتاب اندیشه، ش ۸، ۱۳۷۹ (ب)، ص ۴۶-۵۰.
۱۳. _____؛ «لزوم توجه به رابطه علم و دین»؛ نامه علم و دین، ش ۱، ۱۳۷۶، ص ۳-۱۶.
۱۴. _____؛ «آیا علم دینی معنا دارد»؛ روش‌شناسی علوم انسانی، ش ۱۶-۱۷، پاییز و زمستان ۱۳۷۷، ص ۶-۱۵.
۱۵. _____؛ «علم و فلسفه»؛ فصلنامه علامه، ش ۲، ۱۳۸۰، ص ۲۴۷-۲۵۶.
۱۶. _____؛ «برخورد عمیق و فیلسوفانه استاد مطهری با علم جدید»؛ نامه علم و دین، ش ۱۷-۲۰، پاییز ۱۳۸۱ و تابستان ۱۳۸۲، ص ۱-۱۴.
۱۷. _____؛ «مقصود ما از علم دینی (۱، ۲ و ۳)»؛ آموزش معارف اسلامی، ش ۷۰-۷۱ و ۷۳، ۱۳۸۸.
۱۸. _____؛ «امکان و چگونگی علم دینی - مصاحبه با دکتر خسرو باقری و دکتر مهدی گلشنی»؛ فصلنامه حوزه و دانشگاه، ش ۱۸، ۱۳۷۸، ص ۱۰-۲۰.
۱۹. _____؛ «علم زیر چتر دین - مصاحبه با دکتر گلشنی»؛ ماهنامه اطلاعات حکمت و معرفت، ش ۵۵، ۱۳۸۹ (ج)، ص ۴-۱۰.
۲۰. «در زمینه علم و دین و علم دینی - مصاحبه با دکتر گلشنی»؛ نامه علم و دین، ش ۲۹-۳۲، پاییز ۱۳۸۴ - تابستان ۱۳۸۵، ص ۹۱-۱۲۴.